



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۸/۰۴



رفعت حسینی

لای خوار:

مردیکه هرگز وجود نداشته است

بر زندگی گذشته و روزمره همروزگار و هم برسیستم اندیشیدن و شیوه تخیل باشندگان، در جغرافیای زیست افغانستان، روایت (حکایت، داستان، نقل)، یعنی آنچه که هرگز نبوده است، نقش نخستین و {تیهکارانه} و سازنده دارد.

چیزهایی که در واقعیت وجود نداشته و در زیست تاریخی حقیقت نداشته اند، فقطوتنها در روایت ها، و دریگان مغز انباشته از خرافه، زنده جاوید بوده هستند.

هم در موارد دینی هم دنیایی.

یکی از آنها شخص و شخصیت انباشته از خرافه اندیشی، خیالی و غیر واقعی موجودیست بنام [لای خوار].

آنانی که معتقد به عرفان اسلامی و تصوف اسلامی هستند، در مورد لای خوار خیال پرستی هایی دارند و می گویند:

همانسان که شمس تبریزی، رستاخیزی برای طرز تفکر جلال الدین رومی بود، اگر لای خوار وجود نمی داشت، ابوالمجد مجدود سنایی و سروده هایش، اکنون وجود نمی داشتند. همان رستاخیز عارفانه برای سنایی، شخص شخیص لای خوار بود.

در پایین دونبشته درباره لای خوار هست. در هر دو نبشته نکاتی نابخردانه و خرتراتی هایی هست. مانند:

دروقت محمود که برای پیروزی اسلام و شکستادن بت و پیروزی بسم الله بر کفار هند لشکر میکشد و غزوه اسلامی و دینی می کند و سنایی مداح اوست، مردی دیوانه مغزی، مجذوب، در دروازه گلخنی در غزنی در محضر عام شراب شیطانی می نوشد. و در فضای آزادی دیموکراتیک! در زمان محمود ستمگر و دیکتاتور، بر ساقی، در کشوری که اسلام «قهقرایی بنیادگرا» حکم می راند، نعره می کشد که:

پُر کو ساقی جان همی گیلان نوکر ته به کوری هر دو چشم محمود جان نازنین گلموره...
و پس از بقیه ماجرا:

{از شراب غفلت هشیار گشت! و به سلوک مشغول شد!!}

متن ها را مرور نمایید:

در مورد نخست می نگارند:

«

لای خوار. [خوا / خا] (اخ) نام مردی خاک نشین و معاصر سنایی شاعر و گویند انقلاب خاطر سنایی در سیر و سلوک و پیمودن عوالم معنوی را موجب این مرد بوده است بدینگونه که نوشته اند:

سبب توبهٔ سنائی آن بود که در زمستانی که سلطان محمود جهت تسخیر بعضی از دیار کفر از غزنین بیرون رفته بود سنائی در مدح او قصیدتی در سلک نظم کشیده متوجه اردوی وی شد تا به عرض رساند در اثناء راه بدر گلخنی رسید که یکی از مجذوبان مشهور به لای خوار ساقی خود را میگفت قدحی پر کن به کوری محمود سبکتکین. ساقی گفت محمود پادشاهی است مسلمان و به امر جهاد مشغولی مینماید. لای خوار گفت مردکی است ناخوشنود و آنچه در تحت حکم وی درآمده است ضبط نمیتواند کرد میرود که مملکت دیگر بگیرد و آن قدح را درکشید باز با او گفت قدحی دیگر پر کن بکوری سنائیک شاعر. ساقی گفت سنائی مردی است شاعر فاضل مقید متقی لطیف طبع. لای خوار گفت اگر وی از لطف طبع بهره ور بودی به کاری اشتغال نمودی که وی را به کار آمدی، گزافی چند در کاغذی نوشته که به هیچ کار نمی آید و نمیداند که او را برای چه کار آفریده اند.

سنائی از شنیدن این سخن متحیر شده از شراب غفلت هشیار گشت و به سلوک مشغول شد. و بر خرد خرده دان ارباب فضل و عرفان پوشیده نماند که از مضمون این حکایت چنان به وضوح می پیوندد که اشتهاش شیخ سنائی به نظم اشعار در زمان سلطنت محمود غزنوی بوده باشد و حال آنکه از کتاب حدیقه الحقیقه که در سلک منظومات حقیقت آیات آن جناب انتظام دارد چنان ظاهر میشود که شیخ سنائی معاصر بهرام شاه بوده و کتاب را بنام نامی آن پادشاه عالیجاه نظم نموده و سلطان محمود در سنه ۴۲۱ وفات یافته و نظم حدیقه چنانکه هم از آن کتاب بتحقیق میانجامد در سنهٔ سبع و ثلاثین و خمسمائه به اتمام پیوسته و از ملاحظهٔ این دو تاریخ که متفق اهل خبر است نزد اولیا [فضل] صفت وضوح می یابد که صحت حکایت مجذوب لای خوار بغایت [نا] مناسب است و العلم عندالله. (حبیب السیر ج ۱ ص ۳۴۰).

دولت‌شاه گوید: سبب توبهٔ حکیم سنائی آن بود که او مدح سلاطین گفتی و ملازمت حکام کردی، نوبتی در غزنین مدحی جهت سلطان ابواسحاق ابراهیم غزنوی گفته بود و سلطان عزیمت هند داشت به تسخیر قلاع کفار هند و حکیم میخواست به تعجیل قصیده را بگذراند قصد ملازمت سلطان کرد و در غزنین دیوانه ای بود که او را لای خوار گفتندی و از معنی خالی نبود همواره در شرابخانه ها درد شراب جمع کردی و در گلخنها تجرع نمودی چون حکیم سنائی به در گلخن رسید از گلخن تر نمی شنود و قصد گلخن کرد شنود که لای خوار با ساقی خود میگوید پر کن قدحی تا به کوری چشم ابراهیمک غزنوی بنوشم ، ساقی گفت ... (الخ نظیر آنچه در حبیب السیر نقل شده است). حکیم چون این سخن بشنید از حال برفت و بر او این سخن کارگر آمد و دل او از خدمت مخلوق بگردید و از دنیا دل سرد شد و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت و طریقت انقطاع و زهد و عبادت را شعار خود ساخت ... (تذکره الشعراى دولت‌شاه سمرقندی ص ۹۵ و ۹۶).

»

وهم درسایت

(ایران ، سرای امید) چنین آمده است:

«

حکایت توبه حکیم سنایی و مرد لای خوار:

گویند حکیم سنایی غزنوی در آغاز یک چند در غزنه ، مدح شاهان و امیرزادگان می گفت و پاداش می گرفت و نزد امیر و خواجگان گرامی بود، تا اینکه شعری در مدح سلطان ابو اسحاق ابراهیم غزنوی که قصد لشکرکشی و تسخیر قلاع کفار هند را داشت سرود، و در سحرگاه عزم حمام کرد تا با عجله روی به درگاه پادشاه آورد، و شعر خود را عرضه دارد ...

در غزنین دیوانه ای بود که او را لای خوار می گفتند، چرا که همواره در شرابخانه ها درد شراب جمع می کرد و در گلخنها (=آتشگاه حمام) می نوشید .

حکیم سنایی چون به حمام رسید ، شنید که لای خوار با ساقی خود گفت : "پر کن قدحی تا به کوری چشم ابراهیمک غزنوی بنوشم".

ساقی گفت : "این چه سخن است ، ابراهیم پادشاه اسلام است و قصد جهاد و فتح هند دارد!"

لای خوار گفت : " غزنین را نتواند نگاه داشت ! آهنگ دیار دگر دارد؟! " و قدح را سر کشید ، و دگر بار گفت : " قدحی دیگر ده تا بنوشم به کوری چشم سنایی شاعر! " ساقی گفت : " سنایی مردی است شاعر و ظریف و قبول خاص و عام دارد ، در باب او چنین سخن نباید گفت! "

لای خوار گفت : " خطا کرده ای که مردی است احمق ، و لاف و گزافی چند به هم بافته و شعرش نام نهاده ، و هر روز از روی طمع در پیش روی ابلهی دیگر ایستاده، و می خواند و خوشامد می گوید ، و اینقدر نمی داند که او را برای اینگونه شاعری و هرزه گویی نیافریده اند... " این گفته لای خوار در سنایی ، که آمده بود قصیده ای تازه نزد امیر برد سخت تاثیر کرد و از آن پس دل از خدمت امیر بر کند و روی به درگاه خدای آورد و پس از آن ، در وصف شاهان و امیر زادگان شعری نسرود.

سنایی غزنوی همان است که در قضیه خواب دیدم رستم توسط فردوسی و یافتن طوق زر و تقسیمش بین شاعران . با دیدن مناعت طبع فردوسی در مدح میگوید:

سرگین سالخورده آن خواجهگان عصر
بهتر ز ریش و سبیل این خواجهگان ما
برگرفته از : تذکره دولت شاه سمرقندی

جمالت کرد جانا هست ما را
جلالت کرد ماها پست ما را
دل آرا ما نگارا چون تو هستی
همه چیزی که باید هست ما را
شراب عشق روی خرمت کرد
بسان نرگس تو مست ما را
اگر روزی کف پایت ببوسم
بود بر هر دو عالم دست ما را
تمنای لبیت شوریده دارد
چو مشکین زلف تو پیوست ما را
چو صیاد خرد لعل تو باشد
سر زلف تو شاید شست ما را
زمانه بند شستت کی گشاید
چو زلفین تو محکم بست ما را
" حکیم سنایی غزنوی "

....